



مسلمونا از تهدید و لشکرکشی دشمن چه تجربه‌ای دارن؟

این چیزها برای ما خاطره است

فکر کردی تهدید و فشار و صفاکشی دشمن فقط مال امروز و امسال و این قرنه؟ فکر کردی این حس «همه ریختن سرمون» یه اتفاق جدیده؟ نه! این حس، قدیمی‌تر از خیلی از نقشه‌های دنیاست. این، همون حسیه که صدر اسلام هم تجربه‌ش کردن. برگردیم عقب، خیلی عقب.

یه عده که دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین بودن به این نتیجه رسیدن تنها و تکی از پس مسلمونا بر نمیان. گفتن یه ائتلاف تشکیل می‌دیم، دست تو دست هم می‌دیم و بالاخره مسلمونا، پیامبرشون و هرچی از دین و آئینشون هست با هم از بین می‌بریم. قریش،

طائف، قبایل اطراف؛ حتی یهودیایی که پیامبر بهشون امان داده بودن خیانت کردن و عضو ائتلاف شدن.

هرچقدر تونستن از سازوبرگ جنگی و ابزار نظامی فراهم کردن، درسته که بمب و بمبافکن نداشتن ولی ده هزار نفر از بهترین جنگجوها با برنده‌ترین شمشیرها حرکت کردن به سمت شهری که کل جمعیت زن و مرد و بچه خیلی کمتر از این حرفا بود. این شد جنگ احزاب؛ یه حمله همه‌جانبه. سریع، ترسناک و بی‌رحم.

اوضاع اون‌قدر بحرانی بود که پیامبر حتی فرصت نکردن مثل همیشه برن بیرون شهر بجنگن. مجبور شدن دور مدینه خندق بکنن. برای همین بعضی‌ها بهش می‌گن

جنگ خندق. خلاصه اینکه شهر مدینه هم پشتیبانی جبهه بود و هم خط مقدم.

وقتی خبر به اهالی مدینه رسید، مردم دو دسته شدن. یه عده شروع کردن به غرزدن و ترس پخش کردن: پس وعده‌ها چی شد؟! گفتید پیروز می‌شیم که! پس چی شد؟ اینا اومدن پدرمون رو دربیارن! دلشون لرزید، امیدشون شکست، ته دلشون هم به دشمن چراغ سبز نشون دادن.

اما یه عده دیگه، وقتی این لشکر عظیم رو دیدن، گفتن: اع! دقیقاً همونی که خدا و پیامبرش گفته بودن، داره اتفاق میوفته. گفته بودن که مسیر حق بدون

سرعت‌گیر نیست و دست‌انداز داره. گفته بودن اگه وارد این راه شدید، دشمن هم بی‌خیال نمی‌شینه و میاد سراغتون. اومد؟ بله! پس حرف خدا راست بود. این تهدید، ایمانشون رو کم نکرد، بیشترش کرد. همین لشکرکشی و ترس، شد تمرینِ ایمان. فشار، شد فرصتِ محکم‌تر شدن.

ایمانشون بیشتر و عزم و اراده‌شون قوی‌تر شد، گروه با ایمان‌ها، محکم‌تر و مصمم‌تر از همیشه ایستادن. نتیجه؟ صبر، ایمان و ایستادگی خیره‌کننده مؤمنان، دشمن رو مستاصل کرد، بینشون اختلاف افتاد و اصلاً بیچاره شدن. با اینکه قول داده بودن تا آخرش با هم باشن، ولی اتحاد و ائتلاف و قول و قرارهاشون همه رفت

رو هوا و اون ارتش پرادعا دست خالی برگشت و رفت.
این یه قانون موند برای همیشه: ملّتی باایمان از حادثه فرار
نمی‌کنه، حادثه رو می‌فهمه. اگه بایستی و جا نزنه،
خبرهای خوب یکی یکی می‌رسه و تهدید می‌شه خودِ خود
فرصت.